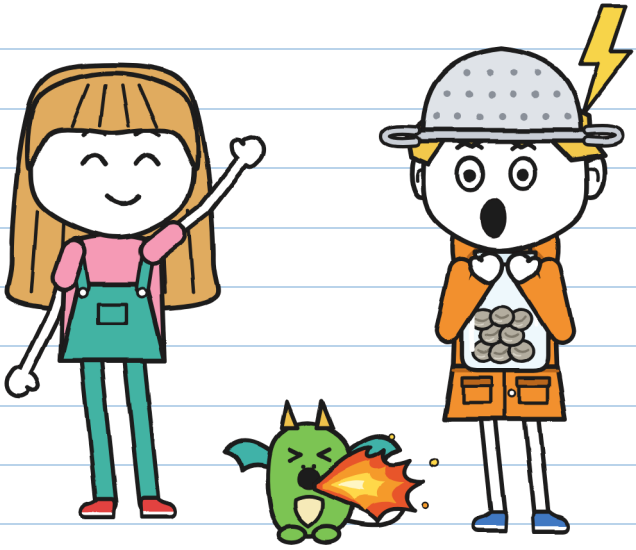
تحویل‌های غیرممکن ۲۰

# پیش از رعد باز نکنید

Lui Eriksson



(دفتر گاس)

اندازه L
سطح پیشرفته ۱۱۰+

# تحویل‌های غیرممکن ۰ 2
## پیش از رعد باز نکنید

متن و تصویرها: Lui Eriksson

اندازه L ۰ سطح پیشرفته ۰ ۱۱+

نسخهٔ فارسی: LinguAula

چاپ اول: 2026

© 2026 Lui Eriksson · info@linguaula.com

فتوکپی آن آزاد است، برای کلاس و برای خانه.

دومین کتاب مجموعه. اولی: «این بسته گاز می‌گیرد».

LinguAula

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

در طول نوشتن این کتاب به هیچ رعدی آسیب نرسید. — خ.




و مال هیچ کس دیگر نیست. — خ.

اگر این را پیدا کردی، پیش از رعد بازش نکن.

فقط در داستان

این مُهر چیزی را نشان می‌دهد که فقط در داستان اتفاق می‌افتد: تو انجامش نده. اگر چند صفحه طول بکشد، رویش «از اینجا» و «تا اینجا» نوشته می‌شود. در طوفان واقعی، از صفحهٔ ۷۶ پیروی کن. — خ.

# کی کیست؟



گاس. پیک شنبه‌ها. شکارچی طوفان (کم‌وبیش). این دفتر مال اوست.



خولیتا. ثانیه‌های بین برق و رعد را می‌شمارد. با رنگ سبز می‌نویسد و با «خ.» امضا می‌کند.



ریزه. بچه‌اژدها. از گاس همه‌چیز را تقلید می‌کند. همه‌چیز.



تونیو. با دوچرخه برای برق‌آسا پیک است. در ده دقیقه، وگرنه رایگان.



فلورا. باغبان خیابان کانال، شمارهٔ ۹. سنگ را امضا نمی‌کند.



ورا. در خانهٔ اژدهاها از اژدهاها مراقبت می‌کند، کنار خانهٔ فلورا. ریزه با او زندگی می‌کند.



مارا. صاحب «تحویل‌های غیرممکن». کلاه جادوگر سرش می‌گذارد. بیشتر از آنچه می‌گوید می‌داند.



ر. بسته‌هایی را می‌فرستد که هیچ‌کس نمی‌تواند تحویل بدهد. هیچ‌کس اسمش را نمی‌گوید.

# دفتر تحویل ۲
# مال گاس

رسمی.

«رسمی» یعنی اینکه اول من آن را می‌خوانم. رسما. — خ.



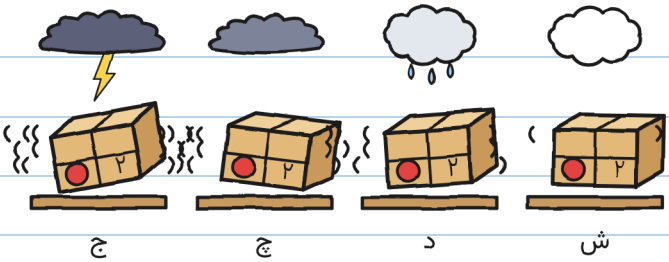

دفتر ۱ تمام شد: پر شده. این یکی را مارا، صاحب مغازه، به من داد، با مُهر مغازه روی جلدش. می‌گوید روی دفترهای رسمی نقاشی نمی‌کنند. حالا می‌بینیم.

فصل 1

# شکارچی طوفان

در مغازهٔ مارا یک بسته هست که می‌لرزد. از شنبهٔ پیش همین‌طور است، هر روز کمی بیشتر.
تصمیم گرفته‌ام به آن دست نزنم.
آخرین بسته‌ای که من و خولیتا تحویل دادیم یک تخم بود؛ حالا یک بچه‌اژدهاست به اسم ریزه که از همه‌کارم تقلید می‌کند.

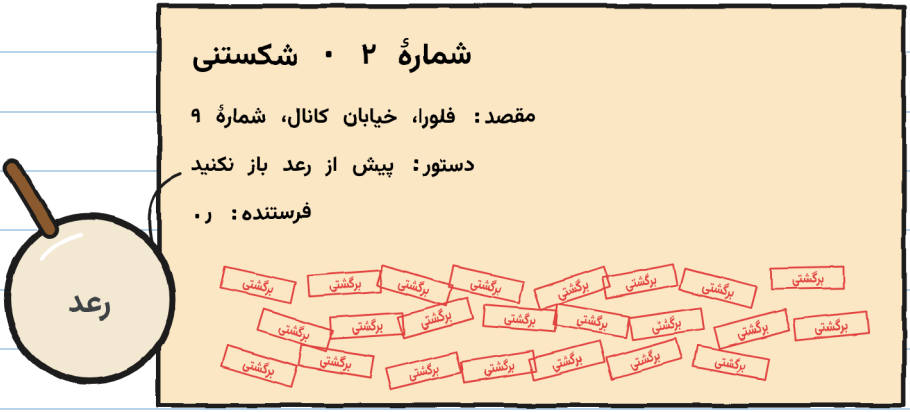
در مغازهٔ روبه‌روی خانه‌ام نوزده بستهٔ برگشتی مانده. و انگار یکی‌شان از انتظار خسته شده.




لرزسنج
شمارهٔ ۲

از ترس نمی‌لرزد: می‌لرزد چون طوفان می‌آید. شنبه، ساعت شش بعدازظهر. شش بار در پیش‌بینی هوا نگاهش کرده‌ام. — خ.

بسته‌های برگشتی بسته‌هایی هستند که همیشه برمی‌گردند: اگر گیرنده برچسب را با جوهری که پاک نمی‌شود امضا نکند (مثل جوهر ماژیک سبز خولیتا)، در سپیده‌دم پرواز می‌کنند و به قفسه‌شان برمی‌گردند. همه را یک نفر می‌فرستد: ر.




روی شمارهٔ ۲ بیست و سه مُهر «برگشتی» خورده بود.

بیست و سه. دو بار شمرده‌امشان. — خ.

مارا گفت: «بیست و سه بار خودم آن را برده‌ام. و حتی یک بار هم با طوفان نبوده.»

شنبه، ساعت ده، مارا پشت پیشخوان منتظرمان بود و شمارهٔ ۲ را در دست داشت. تونیو هم آن‌جا بود: شنبه‌ها هر سه تنبیه می‌شویم و باید در مغازه بمانیم، چون شمارهٔ ۱ را بی‌اجازه تحویل داده بودیم.

مارا گفت: «این را شما تحویل می‌دهید. امروز بعدازظهر.»



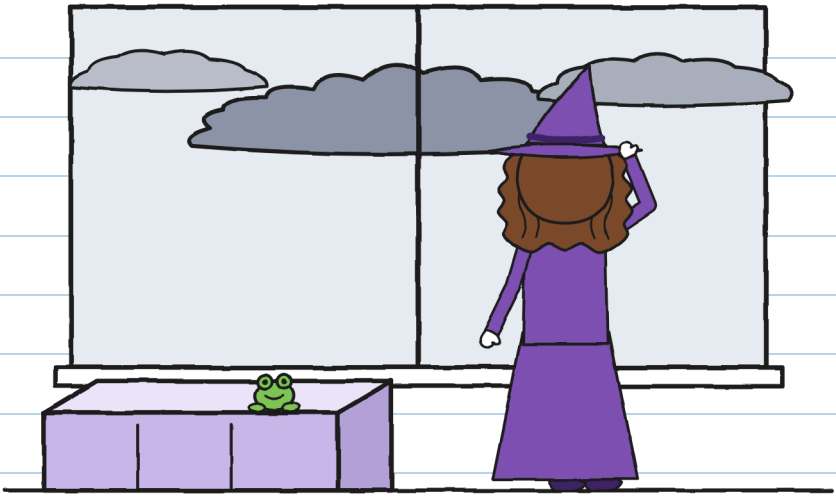

خولیتا چنان بلند پرید که نزدیک بود به تابلوی «مانده: ۱۹» بخورد.

مارا سه شرط گذاشت و آن‌ها را با انگشت‌هایش شمرد:

1. ساعت پنج راه می‌افتید، پیش از آنکه طوفان برسد، و در خانهٔ فلورا می‌مانید تا بگذرد.
2. خانواده‌هایتان خبر دارند، فلورا هم.
3. قانون همان قانون برچسب است: پیش از رعد باز نمی‌شود. آن هم رعد درست بالای سر: رعدهای دور حساب نیستند.

خولیتا پرسید: «تو نمی‌آیی؟»

مارا گفت: «من این‌جا کار دارم.» و از ویترین به آسمان نگاه کرد که داشت خاکستری می‌شد.



چه کارهایی؟ — خ.

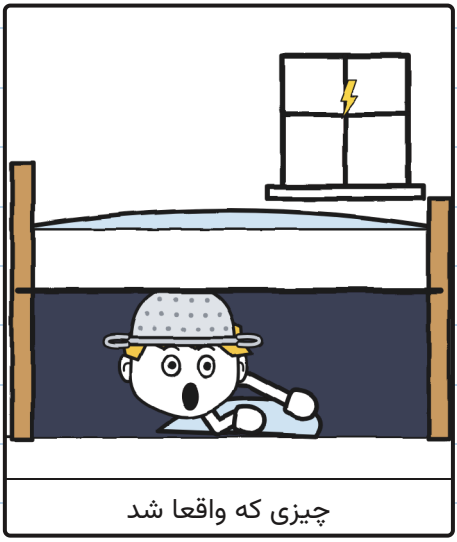
آن‌وقت خولیتا به من نگاه کرد.
پرسید: «تو طوفان دوست داری؟»

و من همان چیزی را گفتم که وقتی کسی این‌طوری نگاهت می‌کند می‌گویند:

گفتم: «عاشقشان هستم. در محلهٔ قبلی‌ام شکارچی طوفان حرفه‌ای بودم.»



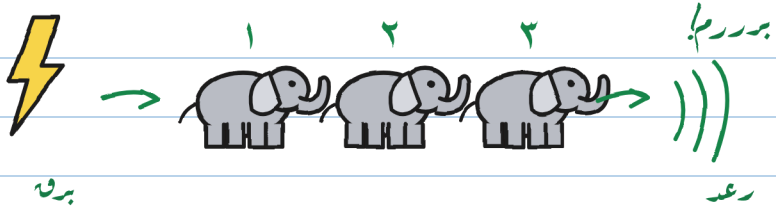
چیزی که گفتم



چیزی که واقعا شد

حرفه‌ای زیر تخت. — خ.

خولیتا به من یاد داد طوفان را چطور بشمارم. توی دفتر من، بی‌اجازه، مثل همیشه:




یک فیل، دو فیل، سه فیل...

فیل = ۱ ثانیه

فیل = ۱ کیلومتر (کم‌وبیش) ۳

فیل = دورت بالای سرمان!.

↑ این همان رعد برجیس است.
رعدهای دور بسته را باز می‌کنند.

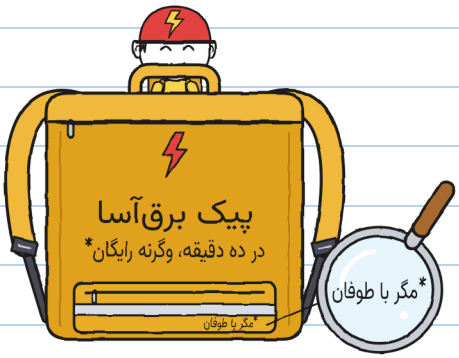
فیل بیشتر: آن صاعقه دورتر افتاد.

اگر رعدی شنیدی، حتی دور: زیر سقف برو!

چیزی که بدانی، کمتر می‌ترساند. — خ.

من لازم نبود چیزی بشمارم، چون من عاشق طوفانم. ولی یادداشتش کردم، برای احتیاط.

تونیو برچسب را از بالای شانهٔ من خواند و خط ریز کیفش را به ما نشان داد.
گفت: «برق‌آسا وقتی طوفان باشد تحویل نمی‌دهد.»
خولیتا گفت: «هنوز طوفانی نیست.»
تونیو خط ریز را دوباره خواند. دربارهٔ «هنوز» چیزی ننوشته بود.
و با ما آمد.

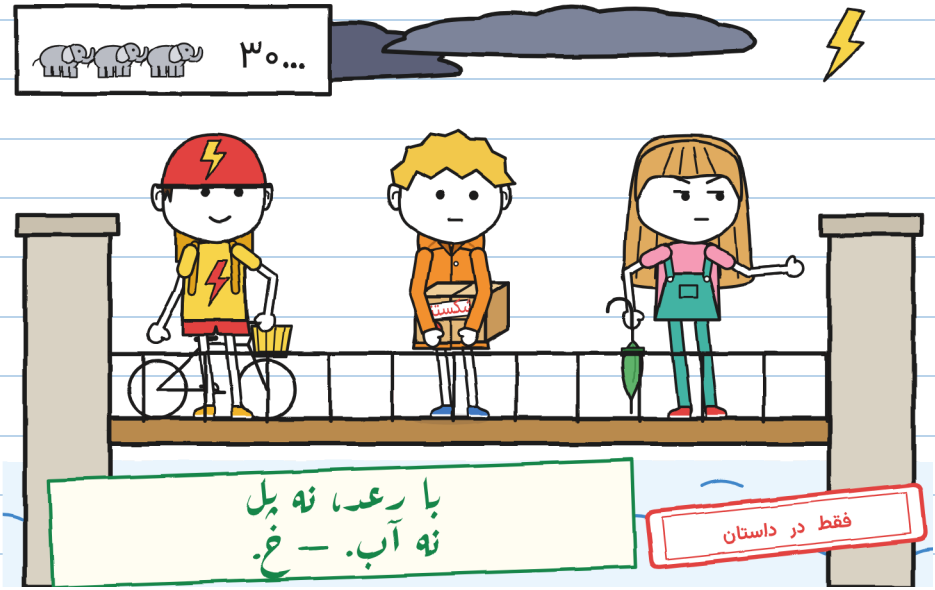



خط ریز، بهانهٔ بزرگ. — خ.

ساعت پنج از خیابان رد شدم و رفتم خانه تا بارانی‌ام را بیاورم.
مادرم از دم در گفت: «نارنجی‌اش را بپوش. مطمئنی که می‌خواهی بروی؟ آخر تو وقتی رعد می‌زند...»
داد زدم: «خداحافظ، مامان!»

«آخر تو وقتی رعد می‌زند...» چی؟ — خ.

از پل بزرگ رد شدیم، همان که شب‌ها برای عبور قایق‌ها بالا می‌برند، در حالی که آسمان لحظه به لحظه سیاه‌تر می‌شد. وقتی به وسطش رسیدیم، خولیتا با قیافه‌ای جدی برای آب دست تکان داد: کانال و او با هم رابطهٔ خوبی ندارند.




خیلی دور، آسمان روشن شد. خولیتا سی فیل شمرد تا چیزی شنید.

برررم.

گفت: «آن صاعقه حدود ده کیلومتر آن‌طرف‌تر زد. پیش‌بینی هوا طوفان را برای ساعت شش گفته.»

تونیو گفت: «رعد زد! حالا می‌شود بازش کرد؟»

خولیتا گفت: «این بسته را باز نمی‌کند: آن رعدی که روی برچسب است همان است که همزمان با برق صدا می‌کند، صفر فیل. ولی حالا شنیده می‌شود و همین کافی است: زیر سقف برویم!»

تا خیابان کانال دویدیم. من طوری وانمود کردم که هیچ رعدی نشنیده‌ام.

خولیتا پرسید: «این هِک بود؟»

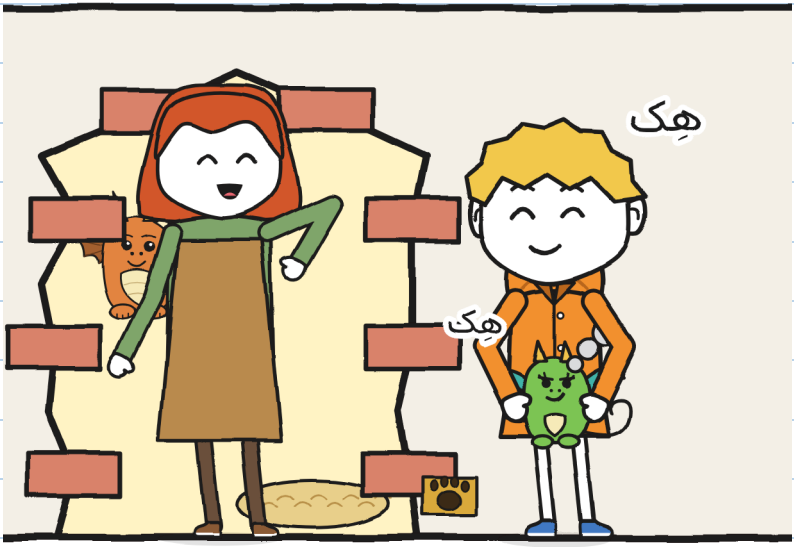
گفتم: «نه. هِک!»




از بچگی همین‌طور بوده، ولی فقط با رعد: با هر رعد یک دسته سکسکه می‌گیرم، هر سه ثانیه یکی، و وقتی طوفان درست بالای سرم باشد دیگر بند نمی‌آیم. ترس نیست. کاری است که بدنم بی‌آنکه از من بپرسد انجام می‌دهد.

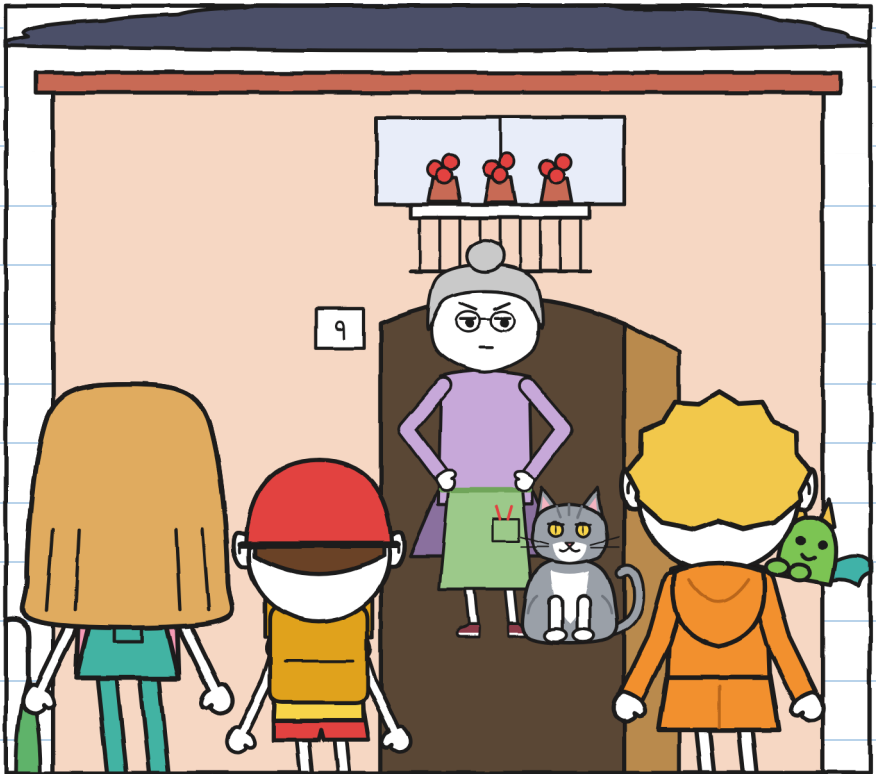
اسمش ترس است. — خ.

ورا از قبل دم در خانهٔ اژدهاها، چسبیده به خانهٔ فلورا، منتظرمان بود، با ریزه در آغوش: شنبه‌ها ریزه با من قدم می‌زند.
ورا گفت: «فقط تا خانهٔ فلورا: اولین طوفانش است.» و او را در آغوش من گذاشت. «همه‌چیز را از تو تقلید می‌کند، گاس. احساست را هم. اگر ترسید، نکشش: چنگ می‌زند. وقتی طوفان گذشت، سه ضربه به دیوار حیاط بزن تا بیایم دنبالش.»
گفتم: «من چیزی حس نمی‌کنم. من عاشق طوفانم.»




دور، رعد غرید. من هِک کردم. ریزه هم هِک کرد و از بینی‌اش دود بیرون آمد.
ورا گفت: «بروید تو، زود.»

خانهٔ فلورا همان خانهٔ شمعدانی‌هاست: همان که از بالکنش زنی دو شنبه پیش به ما نگاه می‌کرد، وقتی دنبال در خانهٔ اژدهاها می‌گشتیم. آن در شبیه یک دیوار است.




فلورا پیش از آنکه در بزنیم در را باز کرد. به جعبه نگاه کرد. به آسمان نگاه کرد. به ریزه نگاه کرد.

گفت: «بچه‌اژدهای ورا. نگذارید سرخس‌هایم را بسوزاند. بیایید تو، باران می‌آید. ولی خبرتان کنم: من سنگ را امضا نمی‌کنم.»

# یک داستان، شش اندازه

شش اندازه هست، از 3 تا 16 سال، و بیش از 20 زبان. XXS و XS و S و M و L صفحه‌ها و تصویرهای یکسان دارند. XL یک رمان است. فقط طرز تعریف کردن داستان فرق می‌کند.

**اندازه XXS · PRE-A1**
خولیتا دانهٔ شمارهٔ هفت را می‌گیرد.

**اندازه XS · A1**
یک دانه روی زمین مانده بود. خولیتا آن را گرفت. هفت.

**اندازه S · A2**
برق دیگر: روی زمین فقط یک دانه مانده بود. خولیتا آن را گرفت. هفت.

**اندازه M · B1**
با برق بعدی فقط یک دانه مانده بود و خولیتا آن را گرفت. هفت.

**اندازه L · B2**
وقتی دوباره برق زد، روی زمین فقط یک دانه مانده بود و خولیتا آن را گرفت. هفت.

**اندازه XL · B2-C1**
رمان مصور ۰ ۱۳+
سطح‌ها طبق چارچوب مرجع مشترک اروپایی تقریبی‌اند.

هر کس در اندازهٔ خودش. همان طوفان. — خ.



برای خانواده‌ها و معلمان

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن